**مدت: 37**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

ولادت باسعادت مولايمان امام همام حضرت محمد بن علي الجواد صلوات الله عليهما را خدمت حضرت بقية الله ارواحنا فداه و عمه بزرگوارشان فاطمه معصومه(ع) و همه شيعيان و مواليان آن بزرگواران و هم چنين شما حضار محترم تبريک عرض مي‌کنيم. قبل از شروع در بحث اين صلوات مخصوصه‌ آن بزرگوار را خدمت‌شان تقديم مي‌کنيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَمِ التُّقَى وَ نُورِ الْهُدَى وَ مَعْدِنِ الْوَفَاءِ وَ فَرْعِ الْأَزْكِيَاءِ وَ خَلِيفَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا هَدَيْتَ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ اسْتَنْقَذْتَ بِهِ مِنَ الْحَيْرَةِ وَ أَرْشَدْتَ بِهِ مَنِ اهْتَدَى وَ زَكَّيْتَ به مَنْ تَزَكَّى فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ و بقية اوصيائک إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

يکي از صلحاء و اخيار هم حالا فرمودند که بيماري شديدي دارند و به بيمارستان منتقل شدند تقاضاي قرائت سوره مبارکه حمد به قصد شفاي ايشان داشتند که لطف مي‌فرماييد مع الصلوات

خب بحث در اين بود که آيا دلالت التزاميه تابع دلالت مطابقيه در حجيت هست يا نه؟ براي اثبات تبعيت به ادله‌اي استدلال شده بود تا رسيديم به دليل پنجم که فرمايش محقق خويي بود. که حاصل فرمايش ايشان اين بود که عدم تبعيت اين با مسلّمات فقه سازگار نيست و براي اثبات اين مطلب به فروعاتي ايشان تمسک فرموده بود.

فرع اول اين بود که اگر بينه‌اي قائم شد به ملاقات يک شيء با بول مثلاً خب اين بينه دو تا مدلول دارد يکي ملاقات اين شيء با بول که اين مدلول مطابقي است و يک مدلول التزامي دارد که فهذا الشيء نجسٌ. حالا اگر ما علم پيدا کرديم به اين که اين مدلول مطابقي باطل است و بينه اشتباه کرده که مي‌گويد اين با بول ملاقات کرده و لکن احتمال مي‌دهيم از يک رهگذر ديگري ممکن است نجس باشد. يک وقت هست که هم مي‌دانيم اين حرف مطابقي باطل است، هم مي‌دانيم التزامي‌اش هم باطل است. براي اين خود ما اين را آب کشيديم و يک جايي گذاشتيم که با هيچ نجسي حتماً ملاقات نکرده و هيچ متنجس. پس هم مدلول مطابقي باطل است، هم مدلول التزامي باطل است. ولي يک وقت فقط مي‌دانيم مدلول مطابقي باطل است اما احتمال مي‌دهيم نجاست داشته باشد به خاطر وجه آخري. خب آقاي خويي فرموده که اگر ما بگوييم مدلول التزامي تبعيت از مطابقي نمي‌کند خب در اين جا بايد بگوييم چي؟ بايد بگوييم بله اين که با بول ملاقات کرده است اين ثابت نمي‌شود چون علم به خلافش داريم اما نجاست را بايد بپذيريم و بناء بر نجاست بگذاريم و حال اين که هيچ فقيهي به اين فتوا نمي‌دهد. بلکه مي‌گويند اين پاک است و مي‌تواني با آن نماز بخواني مع اين که اگر بگوييم تبعيت ندارد خب مي‌گوييم بله مدلول مطابقي سقطت اما مدلول التزامي به جا آن هست پس اين ثوب نجس است نمي‌شود با آن نماز خواند. اين فرع اول. آيا اين فرع تمام هست يا تمام نيست اين فرمايش ايشان در اين فرد.

دو شکل اشکال شده به اين فرمايش ايشان.

اشکال اول از محقق شهيد صدر رضوان الله عليه هست که ايشان فرموده اصلاً اين نجاست مدلول التزامي نيست تا شما به آن استشهاد بکنيم. بلکه آن حکم شرعي اين موضوع است. و شاهدي که مي‌گويد اين ثوب با بول ملاقات کرده شهادت نمي‌دهد به نجاست و کلام او مدلول التزامي‌اش نجاست نيست چرا؟ براي اين که او اصلاً ممکن است قبول نداشته باشد ملاقات با بول موجب نجاست است. اجتهاداً او تقليداً مثلاً بول را پاک مي‌داند. پس او شهادت نمي‌دهد به نجاست آن. بله دارد شهادت مي‌دهد که اين لاقي البول. بينه. وقتي اين ملاقات با بول کرد آن چون شارع فرموده است در ادله که کل ما لاقي البول يتنجس اين باعث مي‌شود که اين شهادت اين بينه به ملاقات با بول حجيت پيدا بکند. اگر شارع چنين حرفي را نزده بود اصلاً شهادت اين‌ها هم به اين که با بول ملاقات کرده حجيتي نداشت. چون شهادت به يک مشهودٌبه که اثر شرعي ندارد حجت نيست. حجيت مال شهادتي است که مشهودٌبه او اثر شرعي داشته باشد. پس شما اگر مي‌خواهيد با اين شهادت به اين که اين لاقي البول بگوييد اين دلالت التزامي دارد بر نجاست اين تمام نيست. بر او دلالت التزامي ندارد. و اگر فقها ملتزم نمي‌شوند اين جا به خاطر اين است که بايد صغري محرز بشود تا آن دليلي که مي‌گويد کل ما لاقي البول يتنجس اين جا تطبيق بشود. و چون مدلول مطابقي فرض اين است که علم به خلافش داريم و مي‌دانيم بينه‌ اشتباه کرده بنابراين صغري محرز نمي‌شود تا ما بگوييم هذا لاقي البول بشهادة البينه. و کل ما لاقي البول متنجس فهذا متنجسٌ. اين که نمي‌گويند نه به خاطر عدم تبعيت مدلول التزامي از مدلول مطابقي است. اين به خاطر آن جهت است. پس ولو ما قائل بشويم به تبعيت يا قائل بشويم به عدم تبعيت اين جا اثري ندارد. قائل مي‌شويم به عدم تبعيت. باز مي‌گوييم اين جا چيه؟ اين نجاست اين ثابت نمي‌شود. قائل به تبعيت هم بشويم باز هم مي‌گوييم ثابت نمي‌شود. آن اثري در اين مسأله... آن وجهش امر آخري است. و ربطي به باب تبعيت و عدم تبعيت ندارد. وجهش چي شد؟ وجهش اين شد که دلالت التزامي اين جا وجود ندارد بلکه بينّه شهادت به موضوع مي‌دهد. شهادت به موضوع که داد آن حکم شرعي‌اش که مترتب مي‌شود. و اين جا شهادت به موضوعش باطل است، قبول نيست، چرا؟ چون علم به کذبش داريم، کذب هم به آن معنايي که گفتيم يعني خلاف واقع بودن. اين اشکال شهيد صدر قدس سره.

محقق سيستاني دام ظله به شکل آخري اشکال کرده‌‌اند. ايشان فرموده خود محقق خويي در باب طهارت قائل هستند به اين که نجاست و طهارت اين‌ها با شهادت و بينّه اثبات نمي‌شود. چون مشهود‌به بايد يک امر حسي باشد. و نجاست و طهارت امر حسي نيست. آن که امر حسي است ملاقات اين با بول است.

خب آن که امر حسي است و شرط حجيت را دارد که آن ملاقات با بول است آن را که علم به کذبش داريم. آن که مشهود‌به است، آن که مدلول التزامي است آن نجاست است. نجاست هم که با بينه ثابت نمي‌شود و به عبارةٍ أخري آن مدلول التزامي مي‌شد حجت باشد که اگر آن مدلول التزامي مدلول مطابقي بود حجت بود. يعني اگر اين بينه صريحاً به جاي اين که بيايد بگويد که لاقي البول اگر بينه مي‌آمد مي‌گفت چي؟ مي‌گفت هذا نجسٌ آن جا ما مي‌پذيرفتيم يا نه. خود شما مي‌فرمايد اين جا نمي‌پذيريد. بگويد نجسٌ نمي‌پذيريد. بايد سبب را بگويد، بايد بگويد لاقي البول، لاقي الدم. اما اگر بگويد هذا نجس نمي‌پذيريم. چون نجس حکم شرعي است، نجاست يک حکم شرعي است مشهود‌به خارجي نيست. بنابراين عدم قبول و اين که فقها فتوا نمي‌دهند به اين که در اين مثال فتوا نمي‌دهند به التزام به نجاست اين از اين باب است. و اگر ما قائل به عدم تبعيت هم بشويم بگوييم نه مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي نيست باز هم اين جا بايد قائل به نجاست نشويم. نه اين که اگر قائل شديم به عدم تبعيت اين جا بايد قائل به نجاست بشويم و حال اين که خلاف فتواي فقها است که شما مي‌فرماييد. نه طبق مسلک خود شما اين جا نبايد قائل به ولو قائل به عدم تبعيت دلالت التزامي از دلالت مطابقي بشويم. بگوييم دلالت مطابقي از بين رفت التزامي را بايد قبول کنيم. ولي التزامي را کجا بايد قبول کنيم آن دلالت التزامي را بايد قبول کنيم که شرائط شهادت در آن باشد. يعني آن مدلول التزامي شهادت به يک مشهود‌به‌ي باشد که خارجي است، حسي است، نه يک مشهود‌به‌ي که امر شرعي است. پس فرق بين اشکال مرحوم شهيد صدر و ايشان اين است که شهيد صدر مي‌گويد اصلاً دلالت التزامي نيست. ايشان نمي‌گويد دلالت التزام نيست. ايشان مي‌گويد دلالت التزام هست بر چي؟ بر اين که اين نجس است. اما اين دلالت التزام حجت نيست چون شرايط حجيت بينه را ندارد. چون آن نجاست مشهود‌بهاي خارجي نيست. مشهود‌بهاي شرعي است. حکم شرعي هم که با بينه ثابت نمي‌شود که. بينه مثلاً‌ قائم بشود که هذا حلالٌ. هذا حرامٌ به نحو شبهه حکميه. بينه ثابت.... آن جا بايد اگر مجتهد هستي از ادله بفهمي،‌ اگر مقلد هستي از فتوا. بينه بيايد بگويد اين حلال است،‌ حرام است، واجب است، مستحب است، فايده ندارد که. مشهود‌به بايد يک امر خارجي باشد.

سؤال: نقض آقاي خويي علي مبنا دون مبنا آخر نيست يک نقضي است که مي‌گويد مشرب فقها اين است.

جواب: مشرب فقها چرا اين جا اينه؟ خودتان قبول داريد چون فقها مي‌گويند بينه در امور خارجي و محسوس است. براي اين دارند مي‌گويند.

سؤال: فقها توي مسأله اثبات طرق نجاست بحث کردند که آيا به اصل نجاستش شهادتش بدهد نه به سببش. پذيرفته نيست يا پذيرفته است اين خلافي است. بله امثال آقاي سيستاني و اين‌ها مي‌گويند شهادت به مسبب قبول نيست اما اين اختلافي است.ت

جواب: و لا نظن أن يلتزم به فقيهٌ. يعني از مسلّمات است. همين اختلافي هم شد کفايت مي‌کند پس به اين ديگه نمي‌شود استدلال کرد.

سؤال: نه، آن‌هايي که حتي مي‌گويند شهادت به مسبب قبول است در نقضي که آقاي خويي گفته نقض را از آقاي خويي پذيرفته‌اند.

جواب: نه. اين جوري نيست. شما مي‌فرماييد اين جوري است.

سؤال: ؟؟؟ پذيرفته‌اند.

جواب: نه شما مي‌فرماييد اين امر مسلّمي است. آخه اين جور اشکال ايشان اين است. لايمکن أن يلتزم به فقيهٌ. فقيهي به اين نمي‌شود ملتزم باشد.

سؤال: ؟؟؟در باب نجاست قبول است.

جواب: بله که اين جا، اين در اين جا.

سؤال‌:‌ همين را مي‌گويم. شهادت به مسبب بگويي نجس است شهادت به سبب نگويد. اين ؟؟؟؟ که نه شهادت مسبب بدهد بدون شهادت به سبب پذيرفته است.

جواب: پس اين جوري نيست. پس بنابراين ما به آقاي... اين که شما مي‌فرماييد ببينيد آخه اشکال آقاي خويي اين است که از اين لازم مي‌آيد خلاف مسلّمات فقه. که لايلتزم به فقيهٌ او متفقه. درست، مي‌خواهد به اين استدلال کند. مي‌گوييم چنين چيزي نيست. که شما مي‌فرماييد در اين فرع اول. نه خود شما به آن ملتزم هستيد. خود شما مي‌فرماييد که اين جا، اين دلالت التزاميه به خاطر خصوصيت مورد ولو ما بگوييم تبع نيست ولي به خاطر خصوصيت مورد مي‌فرماييد حجت نيست. خودتان. چون شهادت به نجاست اين هم محسوس خارجي نيست. شما بايد يک جايي مثال بزنيد که دلالت التزاميه‌اش هم بر يک امر محسوس خارجي باشد آن جا لازمه عدم تبعيت التزام به آن مدلول التزامي باشد و حال اين که فقها ملتزم نيستند. هيچ کس ملتزم نيست. آن جا اگر مثال مي‌زديد درست بود. اما اين مثالي که شما زديد و اين مورد که آورديد نه اين مورد جايي است که خود شما،‌ خيلي بزرگان قائل نيستند.

اين اشکالي است که فرمودند. خب اين که آقاي خويي خودش اين جوري مي‌فرمايد يا نه؟ يک مقداري تأمل زيادتري در کلمات ايشان لازم است. چون در عروه مسائلي که مطرح هست در ذيل بعضي از مسائل عروه مي‌فرمايد اگر آمد شهادت به نجاست داد... آن جا ايشان اشکال نکرده که اين شهادت نافذ نيست. بله در ضمن بعضي کلمات يک عباراتي هست که يک چنين رائحه‌اي از آن استشمام ممکن است بشود اما در خود آن بعضي از مسائل باب طهارت نيست. اما حالا اين به اين شکل اشکال کردن که شما خودتان قائل نيستيد اين خيلي مهم نيست. مهم اين حرف است که اين يک امر مسلّم فقهي و مورد تسالم نيست محل اختلاف است. پس نمي‌شود گفت ما اگر قائل بشويم به عدم تبعيت با مسلّمات فقه سازگار نيست. نه اين طور نيست که با مسلّمات فقه سازگار نباشد. با بعضي فتاوا سازگار نيست، نه با مسلّمات فقه. با بعضي فتاوا هم سازگار نبودن که مضر نيست. اين به خدمت شما عرض شود که فرمايش علمين بود.

عرض مي‌کنم به اين که اين اشکال دوم اشکال قوي و واردي است اگر بخواهيم بگوييم با مسلّمات فقه... نه اين از مسلّمات فقه نيست در اين صورت.

اما اشکال محقق صدر رضوان الله عليه که ايشان فرمود اين اصلاً دلالت التزام نيست. لعل ما اصلاً قبول نداشته باشيم. پس اين‌ها دلالت التزام نيست.

عرض مي‌کنم به اين که يکي از وجوه دلالت التزام لزوم شرعي است. لزوم بين شرعي است بين شي‌اي و شي آخر. درسته که حکم به نجاست حکمٌ شرعي، اين درسته و مشهودبه خارجي نيست حکم شرعي است. و آن که مي‌گويد لاقي البول دارد إخبار مي‌کند به موضوع و ما بعد به واسطه آن ادله مي‌گوييم اين نجس است. اما همين که شارع روي بعضي موضوعات حکمي برده و اين حکم اشتهر و بان و صار ضرورياً که بين آن موضوع و ترتب آن حکم ديگه لزوم شرعي واضحي منعقد شده در اين جا دلالت التزام محقق است نه به خاطر لزوم بين عقلي يا عادي بلکه به خاطر لزم بين شرعي. بله اگر آن گوينده آدمي است که ما مي‌دانيم اين ملازمه را يعني اين حکم را قبول ندارد يا آدمي است که مسائل بلد نيست، خب بله آن جا دلالت التزام إخبار به آن مدلول التزامي از آن متمشي نشده. اما جايي که مي‌بينيم يک آدمي است و اصلاً اين حرف را که مي‌زند مي‌خواهد آن را بگويد و الا اين با بول فقط ملاقات کرده کسي مي‌خواهد با آن نماز بخواند مي‌گويد آقا اين لاقي البول. معلوم است اين اصلاً مي‌خواهد بگويد لاقي البول مي‌خواهد بگويد نجس است نماز نخوان. و الا لاقي البول را براي چي مي‌گويد؟ اين إخبار از آن دارد مي‌دهد اين مدلول التزامي آن است. يا يک کسي مي‌خواهد سيبي را مثلاً بخورد، آبي را بياشامد. مي‌گويد دست بچه به آن خورده. اين يعني چي؟ مي‌گويد دست بچه به آن خورده مي‌خواهد چه بگويد؟ مي‌خواهد بگويد يعني متنجس است و حرام است خوردنش. اين موارد فرق مي‌کند که آن حکم مترتب اگر يک حکمي باشد که وضوح ترتب دارد و اين از واضحات شده، جوري شده که بين وجود اين موضوع و آن حکم ديگه لزوم بين بالمعني الاخص تحقق پيدا کرده شرعاً و اين هم آدمي است که اين احکام را بلد است و مي‌دانيم که اين‌ها را بلد است آن جاها دلالت التزام را نمي‌شود انکار کرد. دلالت التزام در اين موارد وجود دارد.

سؤال: استاد دلالت التزامي که اصلاً تابع قصد گوينده نيست.

جواب: بله حالا آن يک حرف ديگري است که دلالت تابع قصد نيست. حکايت و إخبار تابع است.

خب اين فرع اول.

فرع دوم که محقق خويي قدس سره فرمود....

سؤال: استاد اشکال آقاي سيستاني را پذيرفتيد؟

جواب: بله يعني به اين معنا که اگر بخواهيم اشکل کنيم بگوييم اين خلاف مسلّمات فقه است نه اشکال به شما وارد است که شخص خود شما قائل نيستيد. اين حالا بررسي زيادتري مي‌خواهد.

سؤال: آن حرف آقاي خويي اين است که اگر ما علم داشته باشيم که اين بول بهش نخورده ولي احتمال چيز ديگه داشته باشد ثابت نمي‌شود. اين اجماعاً ثابت نمي‌شود. اين يعني اختلافي است.

جواب: نه حرف اين بود.

سؤال: حرف ايشان اين است که مسلّماً همه قائلند که اگر علم به کذب بينه پيدا کنيم ولي احتمال مي‌دهيم از راه ديگه‌اي نجاست حاصل شده باشد فايده ندارد.

جواب: نه نه. اين که ايشان آقاي خويي فرمود اگر بگوييم تبعيت نيست اين جا بايد ملتزم به نجاست بشويم. و حال اين که نمي‌شود ملتزم به نجاست شد. پس بايد بگوييم تبعيت هست. جواب اين است که نه اين جور نيست که اگر قائل به تبعيت نشديم بايد اين جا قائل بشويم. نه حتي قائل به عدم تبعيت هم بشويم بگوييم تبعيت نيست اين جاها نبايد قائل به نجاست بشويم و از مسلّمات نيست.

فرع دوم:

فرع دوم اين بود که اگر يک داري، يک مغازه‌اي يک ملکي تحت يد زيد، و او ذو اليد نسبت به او حساب مي‌شود. عمرو و بکر آمدند ادعا کردند، عمرو مي‌گويد مال من است اين دار، بکر مي‌گويد مال من است. هر کدام هم بينه عادله دارند. خب اين جا دو تا بينه‌ها در مدلول مطابقي تعارض دارند چون دار نمي‌شود به کل اين مال بکر باشد، و به کل اين مال عمرو باشد. و آن دارد مي‌گويد، آن بينه مي‌گويد اين دار مال بکر است. آن بينه مي‌گويد اين دار مال عمرو است. خب اين جا اين مدلول‌هاي مطابقي اين دو تا بينه تعارضا تساقطا. اگر ما بگوييم مدلول التزامي تبعيت از مدلول مطابقي نمي‌کند اين جا دو تا لازمه پيدا مي‌کند که بايد به آن ملتزم بشويم. يک؛ اين که اين دار بالاخره مال اين زيد ذواليد نيست. دو؛ اين که پس اين دار مجهول المالک است. چون مال زيد که ذواليد است که نشد، اثبات هم نشد مال بکر است. چون بينه‌اش با عمرو معارضه کرد. اثبات هم نشد که مال عمرو است چون بينه او هم با بکر معارضه کرد. پس لا مال زيد است، نه مال عمرو است، نه مال بکر است. پس مال کيه؟ مجهول المالک مي‌شود. لازمه اين مدلول التزامي، اين دو مدلول التزامي را اين جا داريم. حالا آيا ما به اين مدلول التزامي مي‌توانيم بشويم يا نه؟ آقاي خويي فرموده اگر بگوييم تبعيت ندارد مدلول التزامي از مدلول مطابقي بايد به اين مطلب، به اين دو نتيجه ملتزم بشويم. و حال اين که لايلتزم به فقيهٌ او متفقهٌ. ؟؟؟ مال همان زيد است که خانه در يد اوست. کي مي‌آيد بگويد که ديگه مال زيد نيست. و کي مي‌آيد بگويد اين مجهول المالک است حاکم شرع بايد بگيريد صدقه بدهد از طرف مالکش،‌ مالک واقعي‌اش. اين فرمايش ايشان.

خب اين جا هم باز دو نحو اشکال شده به آقاي خويي. يکي شهيد صدر اشکال کرده که باز اين ملکيت يک حکم شرعي نيست. مدلول التزامي نيست ببخشيد. ملکيت مدلول التزامي نيست. پس اصلاً اين که مي‌گويد اين دار لعمرو است،‌ اين بينه‌اي که مي‌گويد اين دار مال عمرو است، اين شهادت به ملکيت نمي‌دهد. آن هم که مي‌گويد مال آن است اين شهادت به ملکيت نمي‌دهد. خب اين اشکالي است که در کلام ايشان است و ما هم نفهميدم ايشان اين چه اشکالي است حالا در آن نجاست درست بود اما اين که مي‌گويد لعمرو،‌ اين ديگه لامش، لام ملکيت است ديگه. مشهودبه‌اش اين است که مال عمرو است. آن هم که مي‌گويد لبکر است لامش لام ملکيت است. يعني ملک عمرو است. و ملکيت به خدمت شما عرض شود درست است حکمٌ‌ شرعي اما خودش موضوع لاحکام الشرعيه. مثل عدالت. بينه اگر قائم شد به اين که زيد عادل است حجت نيست؟ خب درسته عدالت يک موضوع شرعي است چون در شارع يک چيزهايي اخذ کرده. مي‌گويد اين عادل است حکمٌ شرعي، اعتبارٌ شرعي. بنابر معناي شرعي اگر ما براي عدالت قائل شديم. خب همين امر شرعي موضوعٌ للاحکام الشريعه است. اين فرمايش ايشان در اين مورد که مي‌فرمايد مشهودبه اين‌ها مدلول التزامي نيست در اين صورت هم. اصلاً مدلول التزامي نيست. پس شما به اين فرع‌ها، به اين فرع استشهاد کردن‌تان خروج از موضوع است. اين‌ها مدلول التزامي نيست،‌ اين مقبول نيست. ولي اشکال دوم که از محقق سيستاني و بعضي فضلاي ديگر هست آن اين است که اين که شما فرموديد هيچ فقيهي و هيچ کسي نمي‌تواند ملتزم بشود مال زيد نيست به اين مدلول التزامي نمي‌شود کسي ملتزم بشود که مال زيد نيست اين عجيب است از شما. اتفق النص و الفتوي بر اين که بله مال زيد نيست. و خود شما هم به همين فتوا داديد که مال زيد نيست. و نص هم بر همين است. در مباني تکملة المنهاج، صفحه 54 اين فرعي که از صفحه فصلٌ في دعوي الاملاک. مسأله 59:

إذا تنازع شخصان في مال..

مثل بکر و عمرو که اين جا تنازع. آن مي‌گويد مال من است، بينه آورده. آن يکي هم مي‌گويد مال من است بينه آورده.

ففيه صور: الاُولى أن يكون المال في يد أحدهما.

از همين متنازعان.

 الثانية: أن يكون في يد كليهما.

هر دو مي‌نشينند اين جا.

 الثالثة: أن يكون في يد ثالث.

که اين مورد مثال ايشان است. در يد زيد است. عمرو مي‌گويد مال من است بينه آورده، بکر هم مي‌گويد مال من است بينه آورده.

 الرابعة: أن لا تكون عليه يد.

يک خانه خالي هيچ کسي در آن نمي‌نشسته، ذو اليدي بر آن نيست اين مي‌گويد خانه مال من است، آن مي‌گويد خانه مال من است. پس چهار صورت شد.

خب اين صور را ايشان توضيح مي‌دهند احکامش را تا مي‌رسند:

و أما الصورة الثالثه.

که همين جايي که به يد سومي است دو نفر ادعا مي‌کنند. اين جا هم مي‌فرمايند صوري دارد.

فإن صدّق من بيده المال أحدهما دون الآخر...

اين يک حکمي دارد.

و إن اعترف ذو اليد بأنّ المال لهما معاً...

اين هم يک حکمي دارد.

و إن لم يعترف بأنّه لهما...

اما اگر اين زيدي که خانه دستش هست نمي‌گويد مال آن است، نه مي‌گويد مال آن است، نه مي‌گويد مال هر دو است. که فرض بحث ماست. اين جا:

حكمها حكم الصورة الرابعة.

که حکم صورتي است که دست هيچ کس نيست.

و اما الصورة الرابعة حکمش چيه که حال اين سومي هم حکمش، حکم آن صورت شد؟

سؤال: ذو اليد ادعاي ملکيت دارد يا نه؟

جواب: فقط ذواليد است.

سؤال: ادعاي ملکيت ندارد؟

جواب: فقط ذو اليد است.

سؤال: حرف آقاي خويي آن جايي که ادعاي ملکيت دارد.

جواب: نه. مي‌گويد فقط دست اوست. شما اضافه نفرماييد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: اگر به خاطر هم استاني يا همشهري اضافه مي‌فرماييد درست.

و اما الصورة الرابعة...

يک وقتي آقاي حائري قدس سره در درس که اشکال مي‌کردند به سيد يزدي، به صاحب عروه اين آقاي امراللهي حفظ الله که يزدي هستند دفاع مي‌کرد. ايشان مي‌فرمود به اندازه هم استاني و همشهري که ديگه دفاع کردي ديگه.

و اما الصورة الرابعة: ففيها أيضاً قد تكون لكلّ منهما بيّنة على أنّ المال له...

تارةً هر يکي از اين متنازعين و متدايعين بينه دارند بر اين که مال، مال اوست.

و اُخرى لاتكون لأحدهما....

يکي‌شان نيست، يکي ديگه‌شان دارد.

و ثالثة لا تكون بيّنة أصلاً. فعلى الأوّل:

که هر کدام بينه دارند.

فعلى الأوّل: إن حلفا جميعاً أو نكلا جميعاً...

اگر هر دو قسم بخورند، يا هر دو نکول کنند و قسم نخورند

كان المال بينهما نصفين...

از يد زيد مي‌‌گيرند و تنصيف مي‌کنند.

و إن حلف أحدهما و نكل الآخر كان المال للحالف.

خب تا ادامه دارد. بعد ايشان مي‌فرمايد:

تدلّ على ذلك في فرض حلفهما أو حلف أحدهما معتبرة إسحاق ابن عمار المتقدّمة. و أمّا مع نكول كل منهما ...

که هيچ کدام قسم نمي‌‌خورند. فقط بينه دارند.

فالدليل على التنصيف معتبرة غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ(ع) اخْتَصَمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ فِي دَابَّةٍ وَ كِلَاهُمَا أَقَامَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُ أَنْتَجَهَا...

بينه اقامه کردند به اين که اين دابه را من به وجود آوردم.

فَقَضَى بِهَا لِلَّذِي فِي يَدِهِ وَ قَالَ لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي يَدِهِ

اگر يکي‌شان ذو اليد نبود از اين متداعيين و در دست هيچ کدام‌شان نبود اين جا جَعَلْتُهَا بَيْنَهُمَا نِصْفَيْن‏.

فإنّ هذه المعتبرة تدل علي التنصيف عند تعارض البينتين مطلقا.

چه ذو اليدي باشد، چه ذو اليدي نباشد.

فلذا ايشان فرمود حکم صورت ثالثه که ذو اليد هست و حکم صورت رابعه که اصلاً ذو اليدي وجود ندارد يکي است. چرا؟ به خاطر اطلاق اين روايت.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه اطلاق مي‌فرمايد دارد ديگه. خود ايشان فتوايش اين است که اين اطلاق دارد. هم صورتي که آن متاع ذو اليدي بر آن باشد که مي‌شود صورت ثالثه. همان صورتي که ذو اليدي بر آن نباشد که مي‌شود صورت رابعه. پس بنابراين حالا اين جا هم همين مطلبي که در اين جا هست اين است که پس اين که شما مي‌فرماييد در اين صورت فقيهي و متفقهي نمي‌تواند فتوا بدهد اين هم تمام نيست. ظاهراً و الله العالم اين بحث‌هاي اصول در اين موارد قبل از تضلع در فقه بوده. يعني ايشان اصولي بودنش متقدم بر فقاهتش است، مرحوم آقاي خويي. خب آدم خيلي زيرک و باهوش و مسلطي در فقه هست. اساتيد، يعني تلامذه ايشان بر اين مطلب شهادت مي‌دادند. آقاي آشيخ کاظم مي‌فرمود خيلي فتن بود ايشان. خب آدمي که خيلي توي فقه کار نکرده باشد ممکن است اين چيزهاي خرده‌ريزها و اين‌ها از ذهنش مخفي بماند. آن وقت در اصول وقتي که استشهاد مي‌فرمود ديگه هيچ کسي نمي‌تواند چنين حرفي بزند. اين قبل از اين بوده که آن جور در فقه مسلط بشود. حالا بعد که خب ديگه در فقه آمدند و کار کردند و اين‌ها بعد اين اشکالاتي است که در متأخر بوده ديگه اصول را هم ايشان دو باره اين جاها را نفرموده که تنقيح بکند اين جاها را، اين موارد را. خب اين‌ها باقي مانده. بالاخره اين‌ جور اشتباهات از مقام علمي اين بزرگان کسر نمي‌کند. اين همين فعاليت‌هاي آن‌ها بالاخره رشد داده کارها. اين‌ها تنقيص مقامات علمي آن بزرگان نيست. اگر تلامذه ايشان و افراد ديگري هم اشکال مي‌کنند به برکت همان تعليمات آن بزرگان است که قبلاً دادند. چون باب، باب علم است و احکام الهي است از اين جهت توجه به اين امور داده مي‌شود و الا مقصود اين نيست که بخواهيم اشکال کنيم بر افراد. پس بنابراين اين صورت هم اين اشکال را دارد مع بعض الاشکالات ديگر که ان شاء الله بعداً متعرض مي‌شويم. و صلي الله علي محمد....